

بابك خرمدين نمادى از مقاومت ايرانيان در برابر تجاوز بيگانه

گذری بر زندگی شگفت انگیز و میهن پرستانه بابك خرمدين

خَرَّم در زبان پارسي هر چيزي است كه خوشي و شادي و لذت را براي انسان فراهم آورَد. اينكه بهار و باغ و بوستان را خُرَّم گوئيم به اين دليل است كه مايه‌ي شادي و نشاطاند. واژه دين از دَينه اوستايى مى باشد كه به معنى وجدان انسان معروف است . خُرَّمدين، و بصورت امروزينش دينِ خُرَّم بمعناي ديني است كه در كنار انسان ساز بودنش مايه‌ي شادي و خوشي مردمان شود . تعريف دين به اين مفهوم در جاي‌جاي گاتاي زرتشت آمده است، مؤلف كتاب البدء والتاريخ درباره پيروان زرتشت ميگويند: هرچه انسان خرمي بيشتري بطلبد اندوه اهريمن بيشتر ميشود و اهريمن بيشتر درصدد جنگيدن با انسان برمي‌آيد ؛ و در تعريف عقايد خرمدينان مينويسد كه آنها هرچه باعث شادي و لذت باشد و طبيعت انسان به آن علاقه داشته باشد و زياني به كسي نرساند را مباح ميدانند . نهضت حق طلبانه خرم دينان را مى توان نهضتى بزرگ در تاريخ ايران دانست . زيرا روحيه ملى و ضد بيگانه را در ايران زمين گسترش داد .

معنی واژه بابک در واژه نامه پهلوی - اوستایی استاد بهرام فره وشی از پاپک گرفته شده است که پدر عزیز و کوچک معنی می دهد . یکی از بزرگان سرزمین ایران از نیای ساسان نیز بوده است . متاسفانه عده ای از پانترکهای بی سواد دست به جعل نام این بزرگ مرد ایران زده اند و در سایتهای خود از او به عنوان قهرمان ترکان نام می برند و او را از ترکستان و مغولستان که سرزمین ترکها می باشد خوانده اند . ولی خوشبختانه نام و معنی وی صددرصد ایرانی است و این حرکات فقط کوته فکری – عدم آگاهی و تفکری متحجرانه از آنها را برای ما نمایان می سازد .

پاپک خرمدین از سرزمین آریایی مادهای آذربایجان کجا و بای بک ساختگی عده بچه تجزیه طلب از نوادگان وحشی چنگیز خان مغول کجا ؟!؟!؟

بابك از نژادى ايرانى و مسكنش آذرآبادگان بود، گويا مسلمانش كرده بودند و نام عربيش حسن بود. جنبشي كه بابك در ايران آغاز كرد و رسما

نام جنبش خرمدينان برخود داشت، يك ايدئولوژي مشخصي را مطرح ميكرد كه هدفش براندازي نهائي سلطه‌ي عرب - برقراري مساوات انساني در ايران - تأمين خوشيي براي همگان و بازگشت به شكوه و عظمت ايران باستان بود. ابن حزم مينويسد كه ايرانيان ازنظر وسعت ممالك و فزوني نيرو برهمه‌ي ملتها برتري داشتند، به همین جهت لقبِ آزادگان را ممالک دیگر برای ایرانیان برگزیدند . چون دولت باشکوه و سترگ ساسانی بر اثر نبردهای طولانی با امپراتوری روم و هجوم تازیان جنگجو برافتاد و عرب که نزد آنها دون‌پایه‌ترین قوم جهان بود برآنها مسلط گردید این امر بر ملت ایران گران آمد و خود را با مصيبتي تحمل‌نشدني روبرو يافتند، و برآن شدند كه با راههاي مختلف به جنگ با اعراب برخیزند. ازجمله رهبران آزادی بخش و ملی ایران میتوان سنباد، مقنع، استادسیس، بابك و ديگران را نام برد . دولت ساسانی که نیز که در سالهای پایانی عمرش به سر می برد بدون شک اگر با حمله اعراب روبرو نمی گشت با قیامهایی ملی همچون زمان پارتیان تغییر سلسله می دادند و حکومتی قوی تر و جدید به صورتی کاملا ایرانی روی کار می آمد همانگونه که پارتیان بر ضد سلوکی‌ان یونانی در ایران قیام کردند و دست بیگانگان را از این سرزمین برچیدند و سلسله قدرتمند شاهنشاهی پارتی را برقرار نمودند

نام خرمدين

كه به پاخاستگانِ ايراني براي اين جنبش برگزيده بوده‌اند به روشني نشان ميدهد كه اين يك جنبش مزدكي بوده و همه‌ي شعارها و برنامه‌هاي مساوات‌طلبانه و ضد بهره‌كشي مزدك را دنبال ميكرده است. خود مزدک در تاریخ دینی که ادعای پیامبری آن را می کرد از زرتشت گرفته بود و با تغییراتی می خواست آن را به روز کند ولی چون در برابر دین بهی که دارای پایه های بسیار کهن بود قدرتی نداشت نتوانست گسترش یابد . ابن حزم تصريح ميكند كه خرمدينانِ پيرو بابك يك فرقه‌ي مزدكي بودند . اساس تعاليم مزدك برآن بود كه مردم بايد هم دراين دنيا و هم دردنياي ديگر به سعادت و شادمانی دست یابند؛ يعني هم دراين دنيا با كسب وكار وكشاورزي و صنعتْ براي خودشان بهشت بسازند، و هم با انجام كارهاي نيكو و خودداري از كارهاي بد رضايت خدا را حاصل كنند تا درآخرت به بهشت بروند. نيك در تعاليم مزدك عبارت بود ازگفتار وكرداري كه به خود يا ديگري منفعتي برساند و سعادتي فراهم آوَرَد؛ و بد عبارت بود ازگفتار يا كرداري كه به خود يا ديگران آسيب و گزند وارد آورد يا سبب محروميت شود. ابن‌النديم در وصف يكي از ايرانيانِ مزدكي مقيم بغداد به نام خسرو ارزومگان كه ويرا پيرو مذهبي شبيه مذهب خرمدينان

ناميده، مينويسد كه به پيروانش دستور ميداد بهترين لباسها بپوشند، و خودش نيز بهترين لباسها مي‌پوشيد و به آن افتخار ميكرد

مركز فعاليت بابك در آذربايجان بود ولی نهضتش در تمامی شهرهای ایران مشغول به فعالیت بود . جماعات بزرگي از عربها پس از يورش سپاه اسلام در شهرها و روستاهايش آذرآبادگان اقامت گرفته بودند. هدف او از ميان بردن سلطه‌ي اربابانِ عرب بود كه نزديك به دوقرن مردم ايران را تاراج ميكردند. قبايل عرب همراه با فتوحات عربي به درون آذربايجان و دیگر شهرهای ایران سرازير شدند. بلاذري درباره‌ي سرازير شدنِ عربها به آذربايجان در زمان عثمان و امام علي، مينويسد بسياري از عشاير عرب از بصره وكوفه و شام به آذربايجان سرازير شدند و هرگروهي برهرچه از زمين توانست دست يافت و مصادره كرد، و بعضي‌شان زمينهائي را از عجمها خريدند و روستاهائي نيز به اين عشاير واگذار شد، و مردم اين روستاها به مُزارعينِ اينها تبديل شدند

آغاز نهضت بابك در ايران را سال ١٩٤خ ذكر كرده‌اند. در مدت كوتاهي سراسر روستائيان نيمه‌ي غربي ايران و جنوب ايران به نهضت خرمدينان پيوستند. طبري مينويسد كه مردم روستاهاي نواحي اصفهان و همدان و ماهسپيدان و مهرگان‌كدك و جز اينها نيز به دين خرمدينان درآمدند . نخستين درگيري ناكامِ سپاهيان دولت عباسي و بابك درسال ١٩٨خ گزارش شده و خبر از شكست سپاه عباسي مي‌دهد. دومين درگيري ناكامِ سپاه عباسي و بابك درسال ٢٠٠خ بود كه بخش اعظم سپاهيان عباسي را بابك در غربِ ايران- نزديكي‌هاي همدان- كشتار كرد. اعزام نيروهاي عباسي به جنگ بابك درسراسر سالهاي ٢٠٠- ٢٠٦خ تكرار شد و هربار از بابك شكست يافتند. در سال ٢٠٣خ در دو نبرد بزرگ، دوتن از فرماندهان برجسته‌ي دولتِ عباسي به قتل رسيدند؛ و يك فرمانده برجسته نيز شكست يافته فرار كرد. در سال ٢٠٦خ يك افسر برجسته‌ي

عرب با سِمَتِ والي آذربايجان اعزام شد و سپاه بزرگي در اختيارش نهاده شد تا به‌كار بابك پايان دهد. اين مرد نزديك به دوسال با بابك درگير بود، و در خردادماه ۲۰۸خ دركنار روستاي بهشتاباد كشته شد و بخش اعظم سپاهش قتل عام شدند

خليفه‌ي عباسي در اواسط تابستان ۲۱۲خ چندين لشكر به غرب ايران فرستاد، كه به گزارش طبري شصت هزار تن از روستائيان ناحيه‌ي همدان را قتل عام كردند، ولي بابك توانست شكستهاي سختي بر اين نيروها وارد سازد و با تلفات و اين متجاوزان را با شكست به بغداد برگرداند. به دنبال اين شكستها، خليفه تصميم گرفت كه امر مقابله با بابك را به يك افسر مانوي مذهبِ نومسلمان ايراني معروف به افشين ، از خاندان ساسانی واگذارد.

افشين چندي پيش براي سركوب شورشهاي مصر اعزام شده بود و مأموريتش را به نحوي بسيار پسنديده انجام داده بود و هنوز در مصر بود. اورا خليفه فراخوانده به مقابله‌ي خرمدينان گسيل كرد. افشين درناحيه‌ي همدان مستقر شد و در غرب و مركز ايران از همدان و آذربايجان تا اصفهان و ري، با بزرگان روستاها مذاكراتي انجام داد و وعده های دروغين برای متفرق کردن آنها از کنار بابـک به آنان داد كه به ظاهر برآورنده‌ي خواسته‌هاي روستائيان بود

افشين پس ازآنكه اوضاع غرب ايران را در خلال يك‌سال و نيم با سياست ضد ايرانی و در جهت حمايت از اعراب و تهديد و هداياي نقدي (كه به دهخدايان ميداد) آرام كرد، براي به دام افكندنِ بابك نقشه چيد. كارواني با محموله‌ي امداد مالي و غذائي از بغداد عازم اردبيل شد تا به دژي كه محل استقرار سپاهيان خليفه بود تحويل دهد. بابك بي‌خبر از دامي كه افشين برايش چيده بود، تصميم گرفت كه راه را برآن كاروان ببندد و محموله‌هايش را تصاحب كند. افشين شبانه بدون سروصدا و بدون نواختن كوس و كَرّاناي (شيپور جنگي)، در نزديكيهاي دژ موضع گرفت؛ زيرا يقين داشت كه بابك براي تصرف دژ خواهد آمد. بابك ابتدا يك قرارگاه كوچكِ سپاهيان خليفه بر سرراهش را مورد حمله قرار داد و افرادش را كشت، آنگاه به كنار دژ رفته به افرادش استراحت داد كه روز ديگر به دژ حمله كنند. دراين هنگام افشين براو شبيخون زد. گويا همه‌ي افرادي كه همراه بابك بودند كشته شدند، ولي بابك جان سالم ماند (زمستان سال ۲۱٤خ). افشين پس ازآن به برزند برگشت و آنجا اردو زد تا با ادامه دادن تماس با كلانترانِ روستاها كار پراكنده كردن بقاياي هواداران روستائي بابك در ايران را دنبال كند

از اوائل سال ۲۱۵

خ منطقه‌ي نفوذ بابك كه سابقا به همدان و اصفهان و ري ميرسيد، ازحد مناطق كوهستاني هشتادسر در آذربايجان فراتر نميرفت. افشين پس از برگزاري مراسم نوروز و سيزده به‌در براي حمله به بابك آماده شد. نخستين حمله‌ي او به هشتادسر با شكست مواجه شد. پس ازآن در سراسر ماههاي اين سال چندين حمله به هشتادسر صورت گرفت كه همه ناكام ماند. داستان اين نبردها را طبري با استفاده از آرشيو گزارشهاي كتبي به تفصيل دقيقي درحجم حدود ۳۰ صفحه ذكر كرده است كه همه خبر از رشادتهاي بيمانندِ بابك و يارانش ميدهد

در بهار سال ۲۱۶خ سپاه امدادي خليفه با سي ميليون درهم كمك مالي به بَرزَند رسيد؛ و افشين حملاتش به بابك را ازسر گرفت. افشين ابتدا به كلان‌رود منتقل شده درآنجا اردو زد و برگرد خويش خندق كشيد. به زودي يك لشكر بابك تحت فرمان آذين- برادر بابك- به سوي كلان‌رود حركت كرد.

نبرد سپاهيان افشين و بابك در يكي ازدره‌هاي تنگ كوهستاني درگرفت، كه تفاصيل آنرا طبري ذكر كرده ولي نتيجه‌ي آن را معلوم نميدارد. ازآنجا كه اين تفاصيل از روي سند كتبي گزارش افشين نوشته شده، ميتوان پنداشت كه افشين اين بار نيز با شكست مواجه شده ولي شكست خود را در نامه‌اش منعكس نكرده باشد. دراين ميان لشكرهاي امدادي پيوسته از بغداد ميرسيد. افشين پيشروي آهسته در گذرگاههاي كوهستاني به سوي قرارگاه بابك را ادامه داد. او بر هركدام از گذرگاههاي استراتژيك دست مي‌يافت دژي بنا ميكرد و پيرامونش را خندقي ميكشيد و لشكري درآن مي‌گماشت تا تحركات احتمالي روستائيان منطقه را زير نظر بگيرد. بدين ترتيب افشين به قرارگاه بابك در منطقه‌ي بذ در كليبر نزديك شد. ازاين به بعد نام بخاراخدا از فئودالهاي بزرگِ ايراني‌تبار سغد بعنوان يكي از فرماندهان برجسته‌ي سپاه افشين

به میان مي‌آید. استقرار افشین برفراز یکي از بلندیهاي مشرف بر بذ درکنار رودرود ماهها بطول انجامید. بابك دسته‌جات مسلحش را به گذرگاههاي کوهستاني میفرستاد تا دسته‌جات افشین را به دام افکنند، و خودش در قرارگاهش در برابر دیدگان افشین موضع گرفته بود و همه‌روزه جشن شادي برپا میکرد و افرادش ناي و دهل میکوفتند و پایکوبي میکردند و سرود میخواندند و افشین خائن به ایران را به استهزاء میگرفتند. دریکي از روزها بابك مقادیري خیار و سبزیجات و هندوانه براي افشین هدیه فرستاد و به او پیام داد که مي‌بینم شما جز کُماچ و شوربا چیز دیگري براي خوردن ندارید؛ دلم برایتان میسوزد و امیدوارم این هدایا دلتان را نیز نسبت به ما نرم کند . افشین که میدانست هدف بابك ازاین کار برآورد نیروي او باشد سردسته‌ي این مأموران را با گروهي از افرادش فرستاد تا سه خندق بزرگ و دیگر خندقها را بازدید کند و خبرش را براي بابك ببرد، شاید بابك دست از مقاومت برداشته و تسلیم شود

در شهریورماه ۲۱٦خ و زماني که روستائیان سرگرم کار در مزارع و باغستانها بودند، حمله‌ي افشین به شهر بذ (مرکز بابك) با سپاهی عظیم آغاز شد. چون افشین به نزدیکي بذ رسید و بابك فقط سرداران خود را در کنارش دید راهی به جز فریب افشین خائن ندید . به همین جهت شخصی به نزد او فرستاده پیام داد که چنانچه او تعهد بسپارد که به وي و مردانش آسیب نرسد، شهر را به او تسلیم خواهد کرد. افشین پاسخ مساعد داد و بابك شخصا از دژ بیرون آمد تا با افشین مذاکره کند. افشین نیز وقتي دانست که بابك درحال نزدیك شدن به اواست به طرف او رفت. چون بابك و افشین در فاصله‌ئي ازهم قرار گرفتند که میتوانستند صداي یکدیگر را بشنوند، بابك به او گفت: حاضرم که تسلیم شوم ولي مهلت میخواهم که خود را آماده کنم. افشین گفت: چندبار به تو گفتم که بیا و تسلیم شو، ولي قبول نکردي. اکنون نیز دیر نیست، اگر امروز تسلیم شوي بهتر از فردا است. بابك گفت: من تصمیم خودم را گرفته‌ام و تسلیم میشوم؛ ولي باید تعهدنامه‌ي کتبي خلیفه را برایم بیاوري تا اطمینان یابم که چنانچه تسلیم شوم نه به خودم و نه به افرادم گزندي نخواهد رسید. افشین به او قول داد که چنین خواهد کرد

ولي بابک که افشین را فردی خائن و ضد ایرانی می دانست افشین را فریب داده بود و در اندیشه پیروزی در جنگ بود . در همان لحظاتي که بابك با افشین درحال مذاکره بود و به افسرانش پیام فرستاده بود که دست از نبرد بکشند تا به ظاهر با افشی‌ن به نتیجه برسد، تیپهاي سپاه افشین وارد شهر بذ شدند وآتش در شهر افکندند و شهر را ویران کردند . گروهي به فراز کاخ بابك رفتند تا پرچم اسلام برافرازند. گروههاي بسیاري در کوچه‌ها در حرکت بودند وآتش به خانه‌ها مي‌افکندند و شهرها را ویران کردند و خبر این جنایات بر بابك رسید و سریعا محل مذاکره را ترك کرده به شهر برگشت شاید بتواند شهر را نجات دهد. ولي دیر شده بود. کشتار و تخریب و نفرت‌افکني و آتش‌زني تا پایان روز ادامه یافت، کلیه‌ي مدافعان شهر به قتل آمدند، و افراد خانواده‌ي بابك دستگیر شده به نزد افشین فرستاده شدند. درپایان روز که سپاه افشین به خندقشان برگشتند، بابك و مرداني که همراهش بودند به شهر وارد شدند و پس از دیدن ویرانیها از شهر رفته در دره‌ئي درکنار هشتادسر مخفي شدند.

روز دیگر نیز به روال همانروز تخریب و آتش‌زني ازسر گرفته شد و این کار تا سه روز ادامه داشت تا شهر به‌کلي سوخت و اثري ازآبادي برجا نماند

افشین به همه‌ي کلانتران روستاهاي اطراف، ازجمله به دیرها و کلیساهاي مسیحیان که در همسایگي آذربایجان درخاك ارمنستان بودند نامه نوشت که هرجا از بابك خبري به دست آورند به او اطلاع دهند و پاداش نیکو دریافت کنند. بابك با دوبرادرش و مادر و همسرش گل‌اندام راهی جنگلهای ارمنستان و آران شدند.

کساني به افشین خبر دادند که بابك و چندتن از یارانش در یك دره‌ي پردرخت وگیاه درمرز آذربایجان وارمنستان مخفي است. افشین برگرداگرد آن دره دسته‌جات مسلح مستقر کرد تا از هرراهي که بیرون آید دستگیرش کنند. او ضمنا امان‌نامه‌ي خلیفه را که میگفت درآن روزها رسیده به افرادِ بابك که اسیرش بودند نشان داد، و به یکي از برادرانِ بابك و چندتني از کسانش که اجبارا تسلیم شده بودند سپرد وگفت: من انتظار نداشتم که به این زودي نامه‌ي خلیفه برسد، و اکنون که رسیده است صلاح را درآن میدانم که براي بابك بفرستم. او ازآنها خواست که نامه را

برداشته براي بابك ببرند و راضيش كنند كه بيايد و خود را تسليم كند. آنها گفتند كه محال است بابك تن به تسليم دهد؛ زيرا كاري كه نمي‌بايست اتفاق مي‌افتاد اكنون اتفاق افتاده و جائي براي آشتي باقي نمانده است. افشين گفت: اگر اين‌را برايش ببريد او شاد خواهد شد . سرانجام دوتن از ياران بابك حاضر شدند نامه را ببرند. پسر بابك نامه‌ئي همراه اينها خطاب به پدرش نوشته به او اطلاع داد كه اينها با امان‌نامه‌ي خليفه به نزدش آمده‌اند و او صلاح را درآن ميداند كه وي خود را تسليم كند . چون فرستادگان به نزد بابك رسيدند بابك به آنها و به پسرش كه نامه به وي نوشته بود دشنام داد و گفت اگر اين جوان پسر من بود بايد مردانه ميمُرد نه اينكه خودش را به دشمن تسليم ميكرد . به آن دونفر نيز گفت كه

شما اگر مرد بوديد نبايد اكنون زنده مي‌بوديد تا پيام دشمن را به من برسانيد؛ زيرا مردن در مردي بهتر است از لذتِ زندگي چهل‌ساله در نامردي . سپس يكي ازآنها را دردم كشت و ديگري را با همان امان‌نامه‌ي خليفه باز فرستاد، و گفت به پسرم بگو كه حيف ازنام من كه برتواست. اگر زنده بمانم ميدانم با تو چه كنم

بعد ازآن بابك دريكي از روزها با همراهانش ازدره خارج شده به سوي ارمنستان به راه افتاد. افراد افشين كه از بالا نگهباني ميدادند آنها را ديده تعقيب كردند. بابك و همراهانش به چشمه‌ساري رسيدند و ازاسب پياده شدند تا استراحت و تجديد نيرو كنند و غذائي بخورند. افراد

تعقيب‌كننده برآن بودند كه بابك را غافلگير كنند، ولي هنوز به نزد بابك نرسيده بودند كه بابك وجودشان را احساس كرده خود را برروي اسب افكند و ازجا درپريد. سواران تعقيبش كردند. زن و مادر و يك برادر بابك دستگير شدند. بابك وارد خاك ارمنستان شد و چون خسته وگرسنه بود به يك مزرعه رفت كه چيزي بخرد. سرانِ آن روستا نيز مثل ديگر روستاها پيام افشين را دريافته بودند، و ميدانستند كه اگر بابك را تحويل دهند جائزه دريافت خواهند كرد.

يكي از كشاورزان با ديدن بابك كه رخت برازنده دربر داشت و سوار براسبي نيكو بود وشمشيري زرين حمايل كرده بود، گمان كرد كه او شايد بابك باشد. لذا خبر به كشيش روستا برد. كشيش چند نفر را برداشته به سرعت خودش را به بابك رساند كه درحال غذا خوردن بود. او به بابك تعظيم كرده دستش را بوسيده گفت: من از دوستداران توام، و ازتو ميخواهم كه به مهماني به خانه‌ام بيائي. دراين روستا و اطراف آن همه‌ي كشيش‌ها دوستدار توهستند و اگر با ما باشي آسيبي به تو نخواهد رسيد . بابك كه خسته و درمانده بود، فريب احترامها و وعده‌هاي كشيش را خورد و همراه او وارد خانه‌اش شد. كشيش از همانجا شخصی را به نزد افشين فرستاد تا به وي اطلاع دهند كه بابك درخانه‌ي اواست. افشين يكي از افرادش را به نزد كشيش فرستاد تا بابك را شناسائي كند و نسبت به درستي پيام كشيش اطلاع يابد. كشيش به فرستاده‌ي بابك رخت طباخان پوشاند، و وقتي آن مرد سيني غذا را براي بابك و كشيش برد بابك ازكشيش پرسيد: اين مرد كيست؟ كشيش گفت: ايراني است و مدتي پيشتر مسيحي شده و به ما پيوسته در اينجا زندگي ميكند. بابك با مرد حرف زد و پرسيد اگر مسيحي شده چه ضرورتي داشته كه اينجا باشد. مرد گفت: من از اينجا زن گرفته‌ام. بابك به شوخي گفت: ازمردي پرسيدند ازكجائي؟ گفت: ازآنجا كه زن گرفته‌ام

به‌هرحال كشيش به افشين پيام داد كه دودسته‌ي مسلح را به نقطه‌ي مشخصي بفرستد، و روزي را نيز مقرر كرد كه بابك را به بهانه‌ي شكار به آنجا خواهد بُرد.

اين عمل براي آن بود كه او نميخواست بابك را در خانه‌اش تحويل مأموران افشين بدهد، زيرا ازآن ميترسيد كه بابك زنده بماند و دوباره جان بگيرد و ازاو انتقام بكشد. طبق قراري كه در پيامش به افشين داده بود، كشيش يكروز به بابك گفت: چند روزي است كه درخانه نشسته‌اي و ميدانم كه ازاين حالت دلگير و خسته‌اي. اگر تمايل داري من زميني دارم كه آهوان بسياري درآنجا يافت ميشوند، و چندتا باز شكاري نيز دارم كه گاه آنها را با خود به شكار مي‌برم. بيا فردا به شكار برويم . بابك درخلال چند روزي كه مهمان كشيش بود ازاو و اطرافيانش رفتارهاي نيكي ديده و كاملا به او اعتماد يافته بود.

افشين دودسته‌ي مسلح از افراد برجسته‌اش را همراه دو افسر از خاندان ايراني سُغد به نامهاي پوزپاره و دي‌وداد به محلي كه كشيش تعيين كرده بود فرستاد تا كمين كنند و درلحظه‌ي مناسب برسر بابك بتازند و دستگيرش كنند. بابك در روز مقرر همراه كشيش به شكار رفت ولي

خودش شكار پوزپاره و ديوداد گرديد. وقتي بازداشتش كردند و دستهايش را ازپشت مي‌بستند، رو به كشيش كرده به او دشنام داد و گفت: مردك! اگر پول ميخواستي من ميتوانستم بيش ازآنچه اينها به تو خواهند داد بدهمت. مطمئنم كه مرا به بهاي اندك فروخته‌اي

روزي كه قرار بود بابك را وارد برزند (اقامتگاه افشين) كنند، افشين مردم شهر و بسياري از مردم روستاهاي دور و نزديك را در ميدانِ بزرگي در بيرون شهر در دوسو گرد آورد و ميانشان فاصله‌ي كافي گذاشت تا بابك بگذرد و همه به او بنگرند و بدانند كه كار بابك تمام است. ساعتي كه بابك را در زنجيرهاي گران از ميان دوصفِ مردم ميگذراندند، شيون زنان وكودكان بلند شد كه براي رهبر محبوب‌شان ميگريستند و برسر وسينه ميزدند. افشين با صداي بلند خطاب به زنهاي شيون‌كننده گفت: مگر شما نبوديد كه ميگفتيد بابك را دوست نداريد؟ زنان با شيون جواب دادند: او اميد ما بود و هرچه ميكرد براي ما ميكرد

برادر بابك نيز مثل بابك نزد يكي از كشيشان پنهان شده بود. ويرا نيز آن كشيش به مأموران افشين تحويل داد

موضوع بابك چنان براي خليفه بااهميت بود كه وقتي خبر دستگيريش را شنيد جايزه‌ي بزرگي براي افشين فرستاد و به او نوشت كه هرچه زودتر ويرا به پايتخت ببرد.

فرستادگان خليفه همه‌روزه به آذربايجان اعزام ميشدند تا با افشين درتماس دائم باشد و او بداند كه چه وقت و چه ساعتي افشين و بابك به پايتخت خواهند رسيد؛ و برفراز تمام بلنديهاي سرراه و دركنار جاده ديدبان گماشت تا هرگاه افشين را ببينند به يكديگر جار بزنند و همچنان اين جارها تكرار شود تا به خليفه برسد. او همه‌روزه هيئتي را همراه با هدايا و اسب و خلعت به نزدِ افشين ميفرستاد تا قدرداني از خدمت افشين را به بهترين وجهي نشان داده باشد. افشين در ديماه ٢١٦خ با شوكت و شكوه بسيار زيادي وارد پايتخت خليفه گرديده به كاخي رفت كه به خودش تعلق داشت و بابك را نيز درآن كاخ زنداني كرد. چون هوا تاريك شد و مردم به خواب رفتند، خليفه به يكي از محرمانش مأموريت داد تا بطور ناشناس به نزد بابك برود و اورا ببيند و بيايد اوصافش را به او بگويد. آن مرد چنان كرد، و افشين وي‌را بعنوان مأمور حامل آب به اطاقي برد كه بابك درآن زنداني بود. خليفه وقتي اوصاف بابك را ازاين محرم شنيد، براي اينكه بابك را ببيند و بداند اين مرد چه عظمتي است كه ٢٢ سال مبارزاتِ مداوم و خستگي‌ناپذيرش پايه‌هاي دولتِ اسلامي را به لرزه افكنده است، نيمشبان برخاسته رخت ساده برتن كرد و وارد خانه‌ي افشين شده بطور ناشناس وارد اطاق بابك شد و بدون آنكه حرفي بزند يا خودش را معرفي كند، دقايقي دربرابر بـابك برزمين نشست و چراغ دربرابر چهره‌اش گرفته به او نگريست

بامداد روز ديگر خليفه با بزرگان دربارش مشورت كرد كه چگونه بابك را درشهر بگرداند و به مردم نشان بدهد تا همه بتوانند ويرا ببينند. بنا بر نظر يكي از درباريان قرار برآن شد كه ويرا سوار بر پيلي كرده در شهر بگردانند. پيل را با حنا رنگ كردند و نقش و نگار برآن زدند؛ و بابك را در رختي زنانه و بسيار زننده و تحقيركننده برآن نشاندند و درشهر به گردش درآوردند. پس ازآن مراسم اعدام بابك با سروصداي بسيار زياد با حضور شخص خليفه برفراز سكوي مخصوصي كه براي اين كار دربيرون شهر تهيه شده بود، برگزار شد. براي آنكه همه‌ي مردم بشنوند كه اكنون دژخيم به بابك نزديك ميشود و دقايقي ديگر بابك اعدام خواهد شد، چندين جارچي در اطراف و اكناف با صداي بلند بانگ ميزدند نَوَد نَوَد اين اسمِ دژخيم بود و همه اورا ميشناختند

ابن الجوزي مينويسد كه وقتي بابك را براي اعدام بردند خليفه دركنارش نشست و به او گفت: تو كه اينهمه استواري نشان ميدادي اكنون خواهيم ديد كه طاقتت دربرابر مرگ چند است! بابك گفت: خواهيد ديد. چون يك دست بابك را به شمشير زدند، بابك با خوني كه از بازويش فوران ميكرد صورتش را رنگين كرد. خليفه ازاوپرسيد: چرا چنين كردي؟ بابك گفت: وقتي دستهايم را قطع كنند خونهاي بدنم خارج ميشود و چهره‌ام زرد ميشود، و تو خواهي پنداشت كه رنگ رويم از ترسِ مرگ زرد شده است. چهره‌ام را خونين كردم تا زرديش ديده نشود

به اين ترتيب دستها و پاهاي بابك را بريدند . چون بابك برزمين درغلتيد، خليفه دستور داد شكمش را بدرد. پس از ساعاتي كه اين حالت بربابك گذشت، دستور داد سرش را از تن جدا كند. پس ازآن چوبه‌ي داري در ميدان شهر سامرا افراشتند و لاشه‌ي بابك را بردار زدند، و سرش را خليفه به خراسان فرستاد

آخرین گفتار بابک (به نوشته کتاب حماسه بابک اثر نادعلی همدانی) چنین بوده است

تو این معتصم خیال مکن که با کشتن من فریاد استقلال طلبی ایرانیان را خاموش خواهی کرد . نه ! این حماقت است اگر فکر کنی چون افشین وطن فروش را با زر خریده ای میتوانی ایرانیان را اسیر کنی . من مبارزه ای را آغاز کرده ام که ادامه خواهد داشت

من لرزه ای بر ارکان حکومت عرب انداخته ام که دیر یا زود آن را سرنگون خواهد نمود . تو اکنون که مرا تکه تکه میکنی هزاران بابک در شمال و شرق و غرب ایران ظهور خواهد کرد و قدرت پوشالی شما پاسداران جهل و ستم را از میان بر خواهد داشت ! این را بدان که ایرانی هرگز زیر بار زور و ستم نخواهد رفت و سلطه بیگانگان را تحمل نخواهد کرد

من درسی به جوانان ایران داده ام که هرگز آنرا فراموش نخواهند کرد . من مردانگی و درس مبارزه را به جوانان ایران آموختم و هم اکنون که جلاد تو شمشیرش را برای بریدن دست و پاهای من تیز میکند صدها ایرانی با خون بجوش آمده آماده طغیان هستند

مازیار هنوز مبارزه میکند و صدها بابک و مازیار دیگر آماده اند تا مردانه برخیزند و میهن گرامی را از دست متجاوزان و یوغ اعراب بدوی و مردم فریب برهانند

اما تو ای افشین . . .

در انتظار روزی باش که همین معتصمی را که امروز مانند سگانی در برابرش زانو میزنی و وطن ات را برای او فروختی در همین تالار و روی همین سفره سرت را از بدن جدا کند

مردی که به مادر خود (میهن) خیانت کند در نزد دیگران قربی نخواهد داشت و هیچکس به فرد خود فروخته اعتماد نخواهد کرد

و بدینسان نخست دست چپ بابک بریده شد و سپس دست راست او و بعد پاهایش و در نهایت دو خنجر در میان دنده هایش فرو رفت و آخرین سخنی که بابک با فریادی بلند بر زبان آورد این بود :

" پاینده ایران "

روز اعدام بابک خرمدین و تکه تکه کردن بدنش در تاریخ 2 صفر سال 223 هجری قمری انجام گرفت که مسعودی در کتاب مشهور مروج الذهب این تاریخ را برای ایرانیان بسیار مهم دانسته است

اعدام بابك چنان واقعه‌ي مهمي تلقي شد كه محل اعدامش تا چند قرن ديگر بنام خشبه‌ي بابك يعنی چوبه‌ي دار بابك در شهر سامرا كه در زمان اعدام بابك پايتخت دولت عباسي بود شهرت همگاني داشت و يكي از نقاط مهم و ديدني شهر تلقي ميشد

برادر بابك يعني آذين را نيز خليفه به بغداد فرستاد و به نايبش در بغداد دستور نوشت كه اورا مثل بابك اعدام كند. طبري مينويسد كه وقتي دژخيمْ دستها و پاهاي برادر بابك را مي‌بُريد، او نه واكنشي از خودش بروز ميداد و نه فريادي برمي‌آورد. جسد اين مرد را نيز در بغداد بردار كردند

بدين ترتيب كار بابك پس از ٢٢

سال پيروزي پي‌درپي و وارد آوردن شش شكست بزرگ بر شش‌تا از بهترين فرماندهان ارتش عباسي، و پس از اميدهاي فراواني كه روستائيان ايران به او بسته بودند، با توطئه‌ي نماينده‌ي عيسا مسيح و یک شاهزاده خائن ایرانی به پایان رسید . تاریخ بداند که مدعیان تولیت دين در هردين و مذهبي دشمن توده‌هاي تحت ستم و همدست زورمندانند، و اين امر منحصر به متوليان يك دين خاص نيست، بلكه كشيشان مسيحي نيز با همه‌ي مدعاهائي كه ارائه ميكنند